



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۳۴	تاریخ	۱۴۰۱/۰۹/۰۶
عنوان ۱	حجیت ظن				
عنوان ۲	ظنون خاصه				
عنوان ۳	سیره و اخواتها				
عنوان ۴	حدود حجیت سیره				
عنوان ۵	سیره عقلاییه				
عنوان ۶	احکام وضعی - احکام تکلیفی				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

مرور و توضیح درس گذشته

بحث ما در حدود حجیت سیره عقلاییه یا به تعبیر دیگر مفاد قابل اثبات به وسیله سیره عقلاییه بود. در جلسه گذشته گفتیم که اگر سیره عقلاییه در احکام وضعیه بود و نکته سیره عقلاییه معلوم بود و نکته آن، سببیت شیئی برای مسبب بود، امضای شارع به معنای آن است که امضای آن سببیت است؛ اگر امضای سببیت به وسیله شارع احراز شد، اختصاص به مورد آن سیره نخواهد داشت. با توجه به سوالاتی که برخی در جلسه گذشته مطرح کردند، این مطلب احتیاج به توضیح بیشتری دارد.

گاهی نکته سیره عقلایی معلوم است. اینکه می‌گوییم نکته، به تبع تعبیر استاد شهید صدر رحمته الله است؛ اما بنا بر مباحثی که در گذشته مطرح کردیم، در آنجایی نکته سیره عقلایی برای ما مشخص شود، معنای آن نکته، بنای عقلاء است؛ یعنی بنای عقلایی‌ای که سیره، از آن بناء برخاسته است. سیره‌های عقلایی، غالباً از بنائات عقلایی نشأت گرفته است؛ مگر اینکه سیره‌ای مبنی بر تسامح و لامبالاتی شکل بگیرد یا گاهی سیره‌ای بر خلاف بنای عقلایی شکل گیرد که در این صورت ممکن است مصالح و مفاسد شخصی و قومی نقش در شکل‌گیری سیره ایجاد کرده باشد.

اگر سیره عقلاییه‌ای وجود داشت که نکته آن مشخص بود و نکته آن عقلایی بود، معمولاً وقتی گفته می‌شود نکته عقلایی منشأ سیره شده است، معنایش این است که یک بنای عقلایی منشأ آن سیره شده است و مراد از نکته، آن بنای عقلایی است.

مثلاً در زمان‌های گذشته، حیا نزد عقلاء، سبب مملکتیت شمرده می‌شده؛ اما ما احتمال می‌دهیم اینکه حیا سبب مملکتیت می‌شده، به دلیل آن بوده که در زمان گذشته، امکان حیا از اراضی بسیار گسترده وجود نداشته است؛ لذا شک می‌کنیم که آیا در زمان حاضر که امکان حیا از اراضی بسیار گسترده‌ای وجود دارد، آن نکته عقلایی پشت آن سیره، در

اینجا نیز جاری است یا خیر؟ آیا امضای سببیت حیات برای تملک، در محدوده حیات های متعارف در آن زمان بوده است یا به طور کلی است؟ در اینجا ما بیانی در روز گذشته مطرح کردیم که احتیاج به توضیح دارد.

گفتیم معنای سیره قائم بر حکم وضعی، سببیت یک سبب برای اثر است که مثلاً گفته می شود که حیات، سبب برای تملک است؛ معاطات، سبب برای نقل و انتقال است. اگر نکته این سیره عقلاییه قائم بر حکم وضعی مشخص شد که سببیت است؛ یعنی بنای عقلایی وجود دارد بر اینکه معاطات مانند انشای قولی، سبب است و معاطات را انشای قولی به حساب می آورند؛ اگر معلوم شد چنین بنای عقلایی ای پشت این سیره وجود دارد، این بنای عقلایی اختصاص به معاوضات صغیره و حقیره ندارد.

ممکن است اشکال گرفته شود که اینکه عقلاء معاطات را سبب نقل انتقال می دانند، شاید مخصوص مبادلات کوچک باشد؛ اما در معاملات کلان، معلوم نیست معاطات سبب نقل و انتقال باشد.

در پاسخ خواهیم گفت که اگر ما چنین چیزی را احراز نکردیم [مثلاً احراز نکردیم که معاطات در معاملات کلان نیز سبب ملکیت است]، معلوم می شود اصل نکته برای ما مشخص نیست؛ به عبارت دیگر معلوم می شود ما احراز نکردیم که حتی در معاملات حقیر نیز بنای عقلاء بر سببیت انشای فعلی است؛ بلکه این رفتار آنها از روی مسامحه است و یک نوع توافق طرفینی است؛ نه اینکه معاطات را سبب ملکیت بدانند؛ لذا روشن می شود آنچه ما سبب می پنداشتیم، سبب نبوده است یا آنچه را به تنهایی سبب می دانستیم، به تنهایی سبب نبوده است. و الا اگر این سیره عقلایی را کاشف از یک بنای عقلایی مبنی بر سببیت علی نحو العموم بدانیم، امضای آن سیره توسط شارع، به معنای امضای آن بنای عقلایی پشت آن سیره خواهد بود. بنابراین اگر گفتیم سیره عقلاییه، تنها در معاملات خرد قائم بر این است که معاطات می تواند سبب مملکت باشد، معلوم می شود معاطات را به عنوان انشای فعلی قبول ندارند؛ بلکه به عنوان اینکه معاطات کاشف از رضاست و در اشیاء حقیره، به چیزی که کاشف از رضای در مبادله باشد کفایت می کنند، به معاطات اکتفا می کنند؛ نه اینکه معاطات را سبب برای نقل و انتقال بدانند. بنابراین اگر پای احتمال به میان آمد، معلوم می شود که نکته - یا آن بنای عقلایی - پشت سیره مشخص نشده و مجمل است و هنگامی که مجمل بود، باید به قدر متیقن اکتفاء نمود.

لذا اینکه می گوییم سیره دلیل لبی است و باید به قدر متیقن اخذ شود - لا اقل در وضعیات -، به این علت است که یا کاشفیت سیره از آن بنای عقلایی اجمال دارد یا اینکه خود آن بنای عقلایی ای که در پس سیره وجود دارد، مجمل است. بر فرض اگر دانستیم که بنای عقلایی ای که سیره از آن برخاسته، بنای عقلایی مبنی بر سببیت معاطات برای ملکیت است، دیگر تفاوتی در معاطات در اشیاء صغیره و کبیره وجود ندارد و امضای این سیره توسط شارع، به معنای امضای این بناء است و امضای این بناء، امضای سببیت است؛ یعنی مثلاً شارع امضاء کرده است که معاطات، سبب برای ملکیت است؛ لذا معاطات، مانند بیع و انشای قولی می شود. اما اگر شک کردیم که در این مورد نیز این سیره توسط شارع امضا شده یا نه، این شک بدین معناست که شک داریم که شارع، سببیت معاطات را امضاء کرده است؛ لذا در اینجا به قدر متیقن اخذ خواهیم کرد.

سوال یکی از شاگردان: در اغلب سیره هایی که بین عقلاء وجود دارد، یک قیدی وجود دارد [و مطلق نیستند].

پاسخ استاد: لذاست که در اغلب سیره ها ما به قدر متیقن اخذ می کنیم.

سوال یکی از شاگردان: یعنی در اکثر موارد سیره، بنای عقلایی و نکته را کشف نمی کنیم؟

پاسخ استاد: ممکن است نکته را کشف کنیم؛ اما آن نکته منکشف، مجمل و مبهم باشد؛ مثلاً ما کشف می‌کنیم که اجمالاً عقلاء معاطات را سبب ملکیت می‌دانند؛ اما آیا معاطات بما هی معاطات سبب است یا معاطات از این جهت که کاشف از رضاست و چون عقلاء کشف از رضا را در امور حقیره کافی می‌دانند، به معاطات ترتیب اثر می‌دهند؛ نه اینکه معاطات بما هی معاطات را سبب نقل و انتقال بدانند. اینجاست که به قدر متیقن عمل می‌کنیم.

اینکه ما شک می‌کنیم که حیا زتی که در زمان گذشته، مملک بوده، آیا شامل زمین‌های زیاد هم می‌شود، خود این شک کشف می‌کند از اینکه سیره عقلایی، مبنی بر مملکت حیا زت بما هی حیا زت نیست و معلوم می‌شود سیره عقلایی به سبب دیگری بوده مثلاً مبنی بر حیا زت به عنوان مقدمه‌ای برای انتفاع بوده است؛ نه اینکه حیا زت بما حیا زت را مملک بدانند؛ بنابراین این شک به اینجا بر می‌گردد که در گذشته که حیا زت را مملک می‌دانسته‌اند، آیا حیا زت بما حیا زت را موجب ملکیت می‌دانسته‌اند یا حیا زت به عنوان اینکه مقدمه احیاء است آن را مملک می‌دانسته‌اند؛ آنوقت اگر زمین بسیار گسترده باشد، حیا زت را مقدمه احیاء نمی‌شمارند و تنها در جایی حیا زت را مقدمه احیاء می‌دانند که به مقداری باشد که محیز قادر بر احیاء آن است؛ اگر محیز قادر بر احیاء مناطق گسترده نباشد، حیا زت او را مقدمه احیاء نمی‌دانند و آن را «حمی» می‌دانند. قرینه بر این مطلب همین است که در گذشته در مقابل حیا زت، حمی وجود داشت که مثلاً شیخ عشیره‌ای منطقه وسیعی را حمای خود قرار می‌داد و و ممکن بود علامتی بگذارد و بگوید تمام این مناطق، ملک من است؛ همانگونه که خان‌ها و برخی شیوخ عشایر همین کار را انجام می‌دادند و منطقه‌ای را برای خودشان می‌گرفتند؛ لذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَا حِیَّ إِلَّا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ»؛

خلاصه اینکه اگر شک کردیم در اینکه آیا مملکت حیا زت، مخصوص مناطق کوچکی از زمین بوده یا حیا زت بما هی حیا زت به طور مطلق سبب برای تملک بوده است، معنای این شک این است که احتمال می‌دهیم آن حیا زتی که در نظر عقلاء، سبب برای ملک است، حیا زتی است که مقدمه احیاء قرار بگیرد؛ لذا اگر قطعه صغیره‌ای از زمین را حیا زت کند و مدت‌ها بگذرد و احیاء نکند، دیگر برای او مالکیت قائل نمی‌شوند.

احکام تکلیفی

در احکام تکلیفیه نیز همان سخنی که در احکام وضعی بیان کردیم را می‌گوییم. آنجایی که سیره عقلایی بر فعلی قائم است و ما می‌دانیم این سیره عقلایی بر این فعل، بما هو واجب قائم است؛ یعنی این سیره، از یک بنای عقلایی برخاسته که مبنی بر وجوب آن فعل است؛ اگر چنین سیره‌ای که می‌دانیم نکته‌اش آن بنای عقلایی مبنی بر وجوب است وجود داشت، امضای چنین سیره‌ای، امضای آن بناء است و از وجوب آن فعل نزد شارع کشف می‌کند؛ اما اگر نکته عمل به سیره برای ما مشخص نباشد؛ یعنی ندانیم که عقلاء بما هو جایز به این فعل عمل می‌کنند یا به عنوان مکروه یا واجب به آن عمل می‌کنند، نمی‌توان از امضای چنین سیره‌ای بیش از جواز آن عمل استفاده نمود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین